

طبقات اجتماعي و دموکراسي: ...

مجله جامعه‌شناسي ايران، دوره هشتم، شماره 2

طبقات اجتماعي و دموکراسي: بررسي تطبيقي - تاريخي ايران،

ترکيه و کره جنوبي

احمد رجبزاده، محمد فاضلي

مطالعات متعدد در تحقيقات جامعه‌شناختي درباره دموکراتيزاسيون بر نقش طبقات اجتماعي در گذار به دموکراسي يا تحکيم آن تأکيد مي‌کنند. برخي نظريه‌پردازان مانند برينگتن مور بورژوازي و برخي نظير روزه‌مير و همکارانش کارگران را کارگزار تحقق دموکراسي مي‌دانند. اين مقاله مدعي رويکرد ديگري به نقش طبقات اجتماعي در دموکراتيزاسيون است و از رهگذر بررسي تطبيقي فرايند گسست دموکراسي در سه کشور ايران، ترکيه و کره جنوبي در سال‌هاي بعد از جنگ جهاني دوم، در خصوص فقدان منافع ذاتي از پيش تعيين شده براي هر يك از طبقات اجتماعي در دموکراسي استدلال مي‌کند و معتقد است بايد منافع هر طبقه اجتماعي را بر ساخته شرايط تاريخي خاص لحظه‌اي از تاريخ که درباره آن تحليل صورت مي‌گيرد دانست. با اتکا به اين رويکرد، دموکراسي نه کارکرد کنش تاريخي طبقه‌اي خاص بلکه محصول تعادل قدرت نسبي طبقات اجتماعي دانسته مي‌شود. چنين ديدگامي از رويکردي ساختارگرايانه به تحکيم دموکراسي طرفداري مي‌کند.

مفاهيم کليدي: نظريه فشار عمومي، بزهکاري، روابط اجتماعي منفي، محرک مثبت.

مقدمه

مطالعات دموکراتيزاسيون مشحون از متوني است که درباره نقش طبقات اجتماعي در گذار به دموکراسي يا تحکيم دموکراسي‌هاي نوپا استدلال کرده‌اند و بيشتر ديدگاه‌هاي نظري بر نقش يکي از چهار طبقه زميندار، بورژوازي، طبقه متوسط و طبقه کارگر در ايجاد يا ممانعت از تحقق دموکراسي تأکيد کرده‌اند. در اين مقاله استدلال مي‌شود که هيچ يك از طبقات اجتماعي منافع ذاتي - فراتاريخي در دموکراسي ندارند و منافع آنها بر ساخته شرايط خاص اقتصاد سياسي هر کشور در يك لحظه تاريخي خاص است. براي تشریح اين ديدگاه، ابتدا رويکردهاي غالب يا در تحليل نقش طبقات اجتماعي در دموکراتيزاسيون مرور و پس

از آن طبقات اجتماعی در سه کشور ایران (1941 – 1953)، ترکیه (1945 – 1960) و کره جنوبی (1945 – 1961) و تأثیر آنها را بر تجربه دموکراسی در این کشورها بررسی می‌کنیم تا نشان دهیم چگونه منافع طبقات اجتماعی بر ساخته شرایط خاص تاریخی در این کشورها بوده است.

طرح مسئله طبقات اجتماعی و دموکراسی

در سنت مطالعات تطبیقی – تاریخی می‌توان دو دیدگاه را درباره رابطه طبقات اجتماعی و دموکراسی و همبستگی از یکدیگر متمایز کرد. سنت مور، موارتز و هابزبام، بورژوازی را کارگزار تاریخی دموکراسی؛ و سنت مارشال، تامپسون، بندیکس و تربورن نیز کارگران را عامل دموکراتیزاسیون می‌دانند. البته سنت دوم تأکید دارد بورژوازی عامل دموکراسی لیبرال و نه عامل مشارکت طبقات زیردستی در سیاست است. هر دو سنت در این نکات متفق‌اند: 1. دموکراسی تحولی خود به خودی نیست، بلکه بر اثر تلاش نیروهای اجتماعی به دست می‌آید. 2. منافع و نه روشنگری مسبب تغییر نظام سیاسی است. 3. در میان همه منافع که به زندگی انسان روح سیاسی می‌دهند، منافع مادی گوی سبقت از همه برده‌اند (بلین، 178:2000).

برینگتن مور معتقد است در جریان دموکراتیزاسیون ارزش افزوده تولید شده دهقانان به وسیله لردها و بقیه طبقات مسلط جامعه سرمایه‌داری جذب و به توسعه صنعتی شهر اختصاص یافت. در ضمن، طبقات بالای زمیندار به تدریج به کشاورزی تجاری گرایش یافته و دهقانان را رها کردند (مور، 1382 : 369 – 371). دهقانان در اثر فرایند تجاری شدن کشاورزی شأن یک نیروی سیاسی را از دست می‌دهند و به تدریج تعادل میان زمینداران و دولت بروز می‌کند و برای دوره‌ای دوام می‌آورد. در همین زمان بورژوازی قوی بروز می‌کند و به تدریج به طبقه مسلط جامعه تبدیل می‌شود. در شرایطی تاریخی، ائتلاف میان زمینداران و بورژوازی دهقانان و کارگران شکل نمی‌گیرد و دموکراسی به عنوان راهبردی از سوی بورژوازی برای مقابله با زمینداران و دولت دنبال می‌شود (پوتر، 20:1997). جمله مشهور «فقدان بورژوازی به معنای فقدان دموکراسی است» (مور، 368:1382) به این تصور دامن زده که بورژوازی همواره مشوق دموکراسی است.

برخلاف مور که بورژوازی را عامل ایجاد دموکراسی می‌داند، منتقدان وی بر این باورند که کارگران عامل تاریخی دموکراسی بوده‌اند. برخی نظیر تربورن معتقدند بورژوازی منافع ذاتی در دموکراسی ندارد، بلکه این کارگران هستند که با گسترش حق رأی به منافع می‌رسند. هیوبر و استفنز نیز نشان داده‌اند که در دوره 1870 تا 1918، که دوره مهم دموکراتیزاسیون در اروپاست، صنعتی شدن به افزایش طبقه کارگر و سازماندهی این طبقه انجامیده است و در انتهای این دوره اتحادیه‌های کارگری به شدت رشد کرده و کسب حق رأی عمومی را ایدئولوژی خود قرار داده بودند (هیوبر و استفنز، 763:1999). کارگران در این شرایط و با گسترش دولت رفاه، از خواسته‌های افراطی دست برداشتند و در مقابل تأمین منافع نسبی خود در چارچوب دموکراسی مصالحه طبقاتی صورت گرفت.

از سوی دیگر، در آمریکای لاتین، نیاز به کارگر کشاورز و فقدان توسعه صنعتی به اندازه اروپا سبب کوچک ماندن طبقه کارگر شد و هرگز نیروی اجتماعی کافی برای دموکراتیزاسیون بروز نکرد. خواسته‌های دموکراتیک نیز غالباً از سوی طبقات متوسط شهری ابراز شده و این طبقات نیز در مواقع مختلف در سرکوب خواست دموکراتیک با بورژوازی متحد شده‌اند.

چارلز تیلی نیز کارگری شدن جامعه را عاملی برای دموکراتیزاسیون می‌داند (گروگل، 44:2002). بالاخص اگر کارگران به نیروی مهم توسعه اقتصادی تبدیل شوند. برای مثال صنعت صادرات‌گرا شکل بگیرد و عمده درآمد دولت به عوض آن‌که متکی به منابع خام یا تولید کشاورزی باشد، از صادرات صنعتی حاصل شود — می‌توانند نقش مهمی در چانه‌زنی با دولت ایفا کنند.

در حالی‌که نظریه‌های ملهم از مارکسیسم توجه زیادی به نقش طبقه متوسط ندارند، نظریه‌پردازان لیبرال دموکراسی نقش طبقه متوسط را مهم می‌دانند. سیمور مارتین لیپست (1994) تشکیل طبقه متوسط را سازوکاری برای تحکیم دموکراسی دانسته و افرادی نظیر هانتینگتون چنان سخن می‌گویند که گویی طبقه متوسط ذاتاً دموکراتیک است (اشنایدر، 223:1995).

دهقانان و زمینداران نیز غالباً به عنوان نیروهای ضددموکراتیک تحلیل شده‌اند. تری کارل معتقد است دموکراسی سیاسی تنها در کشورهایی دوام آورده که طبقه زمیندار نقشی ثانویه در اقتصاد صادرات ایفا کرده است، یا آن‌که زمینداران در فرایند تحول اقتصادی گذار از کشاورزی کاربر به کشاورزی مبتنی بر واحدهای بزرگ کشت و صنعت — نیاز خود به کارگر کشاورزی را از دست داده‌اند (کارل، 6:1990).

در حالی‌که گروهی از نقش بورژوازی در ایجاد و تحکیم دموکراسی دفاع می‌کنند، حمایت بورژوازی از پینوشه و سقوط آلنده در شیلی (والنژولا، 1989)؛ و حمایت بورژوازی صنعتی پس از جنگ جهانی دوم از کودتا بر ضد رژیم‌های دموکراتیک در آمریکای لاتین (اودانل، 1973؛ ساعی، 159:1384 – 162) شواهدی بر ضد این دیدگاه ارائه می‌کنند. او بلین نیز به تفصیل ائتلاف طبقات بالا و کارگران را در عدم تحکیم دموکراسی در تونس نشان داده است (بلین، 2002) و موارد دیگری از همین پدیده را در کشورهای دیگر نیز نشان می‌دهد (بلین، 2000).

طرفداران نقش کارگران در دموکراتیزاسیون نیز نگاه طبقه متوسط به دموکراسی را ابزاری دیده و معتقدند در جایی که گسترش حق رأی به طبقات پایین برخلاف منافع طبقه متوسط باشد ضددموکراتیک عمل می‌کند. کارکرد ضددموکراتیک طبقه متوسط در کشورهایی که دیر به جرگه صنعتی شدن وارد شده‌اند بیشتر رخ می‌دهد. در این کشورها قبل از آن‌که صنعتی شدن مبتنی بر نیروی کار سبب شکل‌گیری طبقه کارگر شود، سرمایه‌داری دولتی به شکل‌گیری طبقه متوسط بزرگی انجامیده است که تقویت کارگران را چالشی در برابر دولت و منافع خود می‌داند زیرا تداوم بحران در دولت، عامل اختلال در منافع این طبقه تلقی می‌شود. به عقیده این گروه در کشورهایی که دولت عامل کنترل حجم کوچکی از کارگران برای استحصال درآمد زیاد از منابع خام و توزیع آن‌ها در بین طبقات متوسط است، نقش ضددموکراتیک این طبقه بارزتر نیز خواهد بود. بالاخص زمانی که نظامیان یکی از طرفین ائتلاف دولت و طبقه متوسط باشند، پتانسیل ضددموکراتیک طبقه متوسط تشدید می‌شود. واترپوری حضور همین طبقه متوسط دولتی را مانعی برای بروز دموکراسی در خاورمیانه می‌داند (واترپوری، 13:1380).

روکه‌میر و همکارانش نیز اگرچه باور دارند که دموکراسی سیاسی در جوامع کشاورزی کمیاب است (روشه‌میر و همکاران، 2:1992) اما معتقدند این امر ناشی از عدم همسویی دموکراسی و منافع دهقانان نیست بلکه دهقانان به دلایل متعدد از جمله ساختارهای نابرابر قدرت میان دهقانان و اربابان در روستا دنباله‌رو زمینداران بزرگ هستند. والنژولا نیز به همین‌ترتیب معتقد است در جامعه روستایی با روابط

سنتی ارباب - رعیتی، زمینداران می‌توانند لیبرال‌ها را در پای صندوق رأی هم شکست دهند (والنزوئلا، 1989:165). این خصیصه در جوامعی که روستاها پراکنده و منزوی هستند و دایره اختیار نخبگان محلی در روستاها زیاد است به‌شدت بر ضد دموکراسی عمل می‌کند (روشه‌میر و همکاران، 1992:273).

رویکردهایی که رابطه‌ای ذاتی میان دموکراسی و طبقات اجتماعی برقرار می‌کنند، با مشکل تبیین کردن موارد خلاف مواجه هستند. تحکیم نشدن دموکراسی در آمریکای لاتین با وجود توسعه صنعتی و رشد بورژوازی بعد از جنگ جهانی دوم؛ رشد طبقه کارگر در تونس و عدم تحکیم دموکراسی؛ و وجود یک اقتصاد متکی به کشاورزی و زمینداری و در عین حال تحکیم دموکراسی در کشور کاستاریکا (شین وهایترک، 2002) را چگونه می‌توان توضیح داد؟ به نظر می‌رسد رویکردی که منافع طبقات اجتماعی در دموکراسی را برساخته شرایط خاص تاریخی می‌داند تبیین مناسبتری ارائه کند.

علیرغم آن‌که برخی محققان به فقدان نفع ذاتی طبقات اجتماعی در دموکراسی اشاره کرده‌اند (نک بلین، 2000)، اما دیدگاه غالب در مطالعات دموکراتیزاسیون آن است که یکی از طبقات در ایجاد یا تحکیم دموکراسی نقش برتر ایفا می‌کند. در ادامه بعد از تنظیم یک چارچوب مفهومی و تشریح روش‌شناسی، با بررسی سه مورد تجربی تلاش می‌کنیم تا به نفع دیدگاهی که رابطه طبقات اجتماعی و دموکراسی را ذات‌گرایانه تلقی نمی‌کند استدلال کنیم.

چارچوب مفهومی

سه مفهوم طبقه، ساخت اجتماعی و دموکراسی بنیان مفهومی این مقاله را تشکیل می‌دهند و لازم است تا معنایی را که از آن‌ها مد نظر داریم آشکار سازیم. طبقه گروه‌بندی اجتماعی است که از رهگذر رابطه‌ای خاص با ابزار تولید تعریف می‌شود. مبنای این گروه‌بندی منافع است که به واسطه رابطه خاص این گروه با ابزارهای تولید که در هر دوره خاصی از تاریخ ممکن است متفاوت باشند نصیب اعضای گروه می‌شود.

ساختارگرایی در مطالعات دموکراتیزاسیون حوزه‌ای از مطالعات را شامل می‌شود که روابط متغیر میان دولت و طبقات اجتماعی را برای توضیح دادن تحولات نظام سیاسی به کار می‌گیرد. اقتصاد سیاسی محور اصلی این مطالعات و «هسته مرکزی ساختارگرایی تحلیل روابط عینی میان گروه‌ها و جوامع است. ساختارگرایی بر این باور است که شکل‌بندی روابط اجتماعی، کنشگران را در جهات خاصی تقویت کرده یا محدود می‌کند... ساختارگرایی در تعارض با رویکردهایی است که رخدادهای اجتماعی را بر مبنای وضع روانی، فرایندهای تصمیم‌گیری شخصی، یا بقیه خصایص سطح فردی تبیین می‌کنند» (ماهونی، 2003: 151). به این ترتیب ساخت اجتماعی همان آرایش گروه‌های طبقاتی جامعه در تعامل با یکدیگر است. این آرایش حجم، ساختار منافع و نیروی اجتماعی هر طبقه را در تقابل با دیگر طبقات شامل می‌شود.

تعاریف و مشخصات بسیاری برای دموکراسی ارائه شده است که در طیفی از دموکراسی حداقلی تا حداکثری، صوری تا جوهری یا انواع دیگری از تقسیم‌بندی‌ها جای می‌گیرند (نک: فاضلی، 1986:117 - 127). منظور از دموکراسی در این نوشتار نظام سیاسی است که در آن حاکمان با رأی اکثریت مردم و در دوره‌های متناوب برگزیده می‌شوند؛

اعمال قدرت براساس قانون مکتوب صورت می‌گیرد؛ حق رأی و حق تلاش برای رسیدن به مقام سیاسی مطابق قانون مکتوب برای همه بزرگسالان

محفوظ است؛ تشکیل سازمان و انجمن و رقابت گروهی برای کسب منافع قانونی مجاز است؛ اقلیت شکست خورده در انتخابات به ابزارهای قانونی و سازمانی لازم برای ممانعت از اعمال قدرت خودسرانه اکثریت در فاصله دو انتخابات مجهز است؛ اعمال قدرت حاکمان منتخب اکثریت در درون کشور با موانعی غیر از آنچه در قانون مشخص شده و اعمال نفوذ قانونی گروه‌های ذی‌نفع محدود نمی‌شود؛ نظامیان تحت کنترل غیرنظامیان قرار دارند؛ منتخبان اکثریت به واسطه دو سازوکار انتخابات و اعمال فشار قانونی و غیرخشن از طریق سازمان‌های مرتبط با گروه‌های ذی‌نفع در قبال سیاست‌هایی که در پیش می‌گیرند پاسخگو هستند؛ اصل تفکیک قوا در نظام سیاسی رعایت می‌شود؛ و آزادی بیان، آزادی استفاده از سایر منابع اطلاعاتی و سایر حقوق سیاسی و مدنی تعریف شده شهروندان در قانون مکتوب از سوی نظام سیاسی محترم شمرده می‌شود.

روش‌شناسی

بررسی رابطه طبقات اجتماعی و دموکراتیزاسیون معمولاً به کمک پژوهش تطبیقی - تاریخی صورت گرفته است. اگرچه روش‌های میل در زمینه این‌گونه پژوهش‌ها شناخته شده هستند، لیکن این روش‌ها با اصلی‌ترین دغدغه‌های پژوهش تطبیقی - تاریخی تناسب ندارند. سه دلمشغولی اصلی پژوهش تطبیقی - تاریخی عبارتند از: 1. پرداختن به تحلیل علی؛ 2. نشان دادن شکوفایی رخدادها در توالی زمانی؛ 3. مقایسه زمینه‌مند (ماهونی و روش‌میر، 2003:14). روش‌های میل از آنجا که تنها به حضور و غیاب متغیرها معطوف هستند، از عهده این سه وظیفه برنمی‌آیند. ناگزیر روش تطبیقی - تاریخی مبتنی بر ارائه سازوکار علی و بیان روایت‌گونه رخدادها است.

تأکید بر روایت و شکوفایی رخدادها در طول زمان از ماهیت موضوعاتی که روش تطبیقی - تاریخی به آن‌ها می‌پردازد ناشی می‌شود. روش تطبیقی برای تبیین رخدادها یا موجودیت‌های پیچیده و کلان استفاده می‌شود، موجودیت‌هایی که چندعلیتی هستند. بنابراین ذکر یک علت یا حتی حضور و غیاب علت‌ها - منفک از یکدیگر قادر نیست تبیین مناسبی فراهم آورد. لذا روش تطبیقی - تاریخی به شاکله علت‌ها در یک بازه تاریخی نظر دارد. روایت به محقق کمک می‌کند تا شرایط همگرایی علت‌ها و منجر شدن آن‌ها را به رخداد تبیین‌شونده نشان دهد (راگین، 1983:110؛ 1987:13 - 14). از این‌رو در نهایت نه فقط برشمردن علت‌ها بلکه نشان دادن ساختار ترکیب و همگرایی آن‌ها به سوی یک نتیجه معین اهمیت دارد.

ما نیز در اینجا به عوض تکیه کردن بر روش‌های میل برای حضور و غیاب متغیرها، روایت تاریخی و تشریح سازوکارهای علی رابطه طبقات اجتماعی و نظام‌های سیاسی را به‌کار می‌گیریم. در اینجا روایت در خدمت تشریح سازوکارهای علی مؤثر بر ساختار اجتماعی در سه کشور ایران، ترکیه و کره جنوبی در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم قرار می‌گیرد. وقتی راهبرد روش‌شناختی تحقیق ارائه سازوکارهای علی باشد، تأکید بر قابل مقایسه بودن موارد - آنچه در روش‌های میل اهمیت دارد - ضرورتی ندارد. لیکن ذکر این نکته ضروری است که هر سه کشور در یک بازه زمانی 12 تا 15 ساله بعد از جنگ جهانی دوم، شرایط مشابهی را از نظر دموکراتیزاسیون طی کردند که آن‌ها را برای بررسی تطبیقی مناسب می‌سازد.

سه کشور ایران، ترکیه و کره جنوبی در سال‌های میانی جنگ جهانی دوم یا بعد از پایان جنگ نوعی گذار به دموکراسی را تجربه کردند. سال‌های تجربه دموکراسی در این کشورها بین 12 تا 15 سال متغیر بود

لیکن هر سه تجربه دموکراسی به کودتاهای نظامی ختم شدند. بررسی سالهای تجربه دموکراسی در این سه کشور در مقطع مذکور می‌تواند ماهیت نقش طبقات اجتماعی را در دموکراتیزاسیون آشکار کند.

طبقات اجتماعی و دموکراسی در ایران

تاریخ ایران شاهد مالکیت مستقیم و گسترده دولت بر زمین بوده و تمام زمین‌های بایر و غیرقابل کشت نیز املاک دولت دانسته شده است. خرده‌مالکی بسیار پراکنده و ناچیز بوده و زمین از جانب حکومت در قبال انواع خدمات یا به دلایل دیگر به اقطاع‌داران واگذار می‌شد. اقطاع نوعی از واگذاری زمین به نظامیان و حق جمع‌آوری مالیات از آن در ازای خدمات نظامی یا اداری بوده که در آن زمین به صورت مادام‌العمر واگذار می‌شود. تیول‌داری شیوه‌ای است که از تحول اقطاع‌داری حاصل شد و تا عصر مشروطیت نیز پا بر جای ماند (نک: لمتون، 120:1362 - 162). به‌علاوه کشاورزی در ایران نه برای بازار پولی و تجارت بلکه برای معیشت انجام می‌شده است؛ شیوه‌ای که نوشیروانی آن را «ماقبل بازرگانی» می‌نامد. به‌علاوه، عقبماندگی تکنولوژی کشاورزی، کنترل اربابان بر زمین‌ها و رعایا، ضعف قوانین مالکیت و ثبت اسناد، و مداخله دائمی دولت در واگذاری اراضی مشخصات کشاورزی ایران در ابتدای قرن نوزدهم بودند. در چنین شرایطی کشاورزی تجاری نشده و شبکه بازار ملی برای محصولات کشاورزی ایجاد نشده بود.

از ابتدای قرن نوزدهم و به‌طور خاص از میانه این قرن، فرایند تجاری شدن کشاورزی در ایران آغاز شد. همان‌گونه که نوشیروانی و اولسون نشان داده‌اند گسترش کشت تریاک و توسعه تجارت محصولات کشاورزی با طرف‌های خارجی بالاخص انگلستان و هند سبب شد تا سرمایه‌گذاری در زمین سودآور شود و به‌تدریج ظرف کمتر از نیم قرن، زمین ارزش بسیاری یافت و طبقه تجار ثروتمند که در زمین سرمایه‌گذاری کرده بودند شکل گرفت (نوشیروانی، 1981؛ اولسون، 1980). هم‌زمان با گسترش کشاورزی تجاری و تمایل تجار زمیندار به تثبیت حقوق مالکیت بر زمین — که اوج آن را می‌توان در ماجرای پیشنهادات تجار به ناصرالدین شاه و همچنین قانون لغو تیول‌داری در مجلس مشروطه دید — خرده‌بورژوازی مولد کالاهای صنعتی نیز در رقابت با کالاهای وارداتی و در بازاری که قدرتهای خارجی تجارت با تعرفه‌های تحمیلی را در دست داشتند تضعیف شده و از میان رفت. به این‌ترتیب ایران عصر قاجار شاهد تقویت زمینداری، از میان رفتن تولید صنعتی داخلی و شکل‌نگرفتن مبانی گذار به تشکیل بورژوازی صنعتی قوی است.

ایران در ابتدای عصر رضاشاه کشوری بود که زمینداران قدرتمندترین طبقه اجتماعی به شمار می‌رفتند، اما مهم‌تر آن بود که بوروکرات‌های دولتی نیز منافع گسترده‌ای در زمینداری داشتند. پیش از آن هیچ بورژوازی ملی که آغازکننده مدرنیزاسیون باشد شکل نگرفته بود و زمینه برای مداخله گسترده دولت رضاشاه در اقتصاد ایران برای مدرنیزاسیون فراهم بود. لغو قراردادهای تجارت تعرفه‌ای در سال 1928 که درآمد گمرکات را در اختیار شاه قرار داد، کشف نفت و درآمد حاصل از آن، تغییر سیاست انگلستان و حمایت از پیدایش دولت مقتدر در ایران نیز در باز شدن دست شاه برای این اقدامات مؤثر بودند. رضاشاه به اتکالی بوروکرات‌هایی که خود زمینداران بزرگی به شمار می‌رفتند و درآمدهایی که امکان مداخله در اقتصاد را فراهم می‌کردند و در اصل به وی امکان می‌دادند که دست‌اندرکار ایجاد یک طبقه بورژوازی صنعتی شود مدرنیزاسیون در ایران را آغاز کرد، اما بیش از هر چیز در تقویت زمینداران ایرانی و بالاخص زمیندار شدن خودش کوشا بود.

اولاً، چنان‌که نیکی کدی اشاره می‌کند، حضور نیروی پلیس و ارتش سرکوبگری که برای ساکت کردن طبقات پایین آمادگی کامل داشت، اصلاحات کشاورزی را برای کاهش ناراضیاتی غیرضروری می‌ساخت (کدی، 1972:371). اما پدیده تقویت زمینداری فقط از نیروی ارتش ناشی نمی‌شد. رضاشاه و بوروکرات‌های حکومت وی که در مناسبات عصر قاجار به زمینداران صاحب تحصیلات و بوروکرات بدل شده بودند، در برابر بورژوازی تجاری و زمیندارانی قرار گرفتند که اگرچه از وی حمایت کرده بودند اما قدرت وی را به چالش می‌گرفتند. حاکمیت برای مقابله با قدرت این گروه‌ها و تحت شرایطی که رابطه‌ای نابرابر میان ایران و اقتصادهای مرکز شکل گرفته بود، تنها از طریق اعمال خشونت نظامی، بدون ایجاد تحولی ساختاری در اقتصاد ایران، طبقه جدیدی از زمینداران را به جای زمینداران قاجارتبار قبلی نهاد. زمینداران جدید مجموعه‌ای از امرای ارتش بودند که رضاشاه را در کنترل نظامی کشور کمک می‌کردند. شخص رضاشاه نیز در این فرایند به بزرگترین زمیندار بدل شد (برای بحث بیشتر نک: رجبزاده، 1376:290 – 296؛ کدی، 1972:368). بخشی از ظاهری بودن مدرنیزاسیون رضاشاهی محصول همین تداوم یافتن زمینداری در عین جذب کردن جوانبی از تکنولوژی و صنعت است.

بحران در سال 1929 نظام جهانی اقتصاد را در بر گرفت و سبب شد ارزش کالاهای ایران در بازارهای جهانی کاسته و مازاد واردات نیز ایجاد شود (عیسوی، 1369:596). این بحران بخشی از بورژوازی صنعتی نوپای ایران را که محصول تمایل تدریجی سرمایه‌های انباشته شده تجاری به سرمایه‌گذاری در صنعت بود زمین‌گیر کرد. حکومت رضاشاه با هدف مدرنیزاسیون سریع و دقیقاً به همان شیوه که آتاتورک در ترکیه سیاست دولت‌گرایی را برای مقابله با بحران و کسری تراز بازرگانی در پیش گرفت، سیاست مداخله دولت در اقتصاد و سرمایه‌گذاری برای صنعتی شدن ایران را آغاز و در دهه 1930 (1310 ش) با جدیت بیشتری نسبت به گذشته اجرا کرد.

با این سیاست مداخله دولت در صنعتی شدن، تا سال 1309 تعداد 10 کارخانه بزرگ خصوصی به‌طور عمده در صنایع نساجی با درجات مختلف حمایت دولتی تأسیس شده بود (باریر، 1363:128). تنها در سال‌های 1317 و 1318 به غیر از سرمایه‌های مربوط به صنایع نظامی و سرمایه‌هایی که برای شروع کار احداث تأسیسات ذوب آهن به کار افتاده بود، روی هم رفته 1300 میلیون ۱۰ سرمایه‌گذاری شده بود که 550 میلیون ۱۰ به دولت و خود رضاشاه تعلق داشت. کارخانه‌های بزرگ نساجی به‌شهر و شاهی که 58 هزار دوک از 200 هزار دوک نساجی کشور را در اختیار داشت نیز به شخص رضاشاه تعلق داشت (خلیلی‌خو، 1373:182).

در همین زمان یکی از مهم‌ترین اقدامات دولت رضاشاه یعنی تصویب قانون انحصار تجارت خارجی صورت گرفت. دولت هم قصد داشت کمبود ارز خارجی را از این راه جبران کند و هم کسری تراز بازرگانی را پوشش دهد. اما مهم‌تر ایجاد بنگاه‌های انحصاری بود که تجار بزرگ آن‌ها را کنترل و در زمینه اقلام انحصاری فعالیت می‌کردند. تضمین سود کالاهای انحصاری به‌وسیله دولت به این معنا بود که صاحبان انحصارات می‌توانستند در مقابل نوسانات نرخ بهره و سایر موارد احتمالی که تجار کوچک را از پا درمی‌آورد مقاومت کنند. لذا تجارت به‌طور روزافزونی در دست تجار بزرگ تهران متمرکز می‌شد. انحصار کالاها رقابت را از میان برده و قیمت‌های وارداتی در سطحی که سود انحصارگران را ضمانت کند نگاه داشته می‌شد. حمایت از تجار بزرگ مثل حمایت از زمینداران بزرگ، تمایل شدن سرمایه‌ها به رشته‌های ساخت و تولید را محدود می‌کرد (کدی، 1369:155).

رضاشاه پس از تصویب قانون انحصار تجارت خارجی به بهانه مخالفت تجار با این قانون اتاق بازرگانی را به حالت تعلیق درآورد، سپس انتخابات آن را دو مرحله‌ای کرد و نهایتاً در دست دولت قرار داد (سعیدی و شیرین‌کام، 1384 : 28). بسیاری از تجار از محل حمایت از رضاشاه و در عوض دریافت مجوزهای واردات از طریق اتاق بازرگانی منتفع شدند. انحصار کلی برخی اقلام تجارت خارجی به بعضی تاجران داده شده بود و در برخی موارد اختیار کل تجارت خارجی استان‌ها در اختیار تجار بود (کارشناس، 1382:115). برخی اصلاحات مالی و بانکی نیز در دوره رضاشاه در ایران صورت گرفت و دولت در نتیجه آن‌ها کنترل بیشتری بر امور مالی کشور پیدا کرد و با توجه به غیرقابل پیش‌بینی بودن این کنترل و متغیرهای بیرون از کنترل دولت، این امر همواره سودبخش نبوده است.

به این ترتیب، رضاشاه در شرایطی ایران را ترک می‌کرد که در نتیجه سیاست‌های حکومت وی که ترکیب وضعیت نظام جهانی و شرایط درونی ایران قبل از آغاز عصر رضاشاه نیز بر آن‌ها مؤثر بود، طبقه جدیدی از زمینداران دارای منافع گسترده که بخش عمده‌ای از ایشان را نظامیان تشکیل می‌دادند، تجار بزرگ وابسته به انحصارهای دولتی (بورژوازی کمپرادور)، مقاطعه‌کاران وابسته به مداخله دولت در اقتصاد و فساد و زد و بندهای همراه با این اقدامات و یک بورژوازی نیم‌بند وابسته به دولت از خود به جا گذارده بود. طبقه متوسطی که در این دوران ایجاد شد به شدت به دولت وابسته بود و در مشاغل دولتی ایجاد شده در دوران رضاشاه فعالیت می‌کرد. عقبماندگی اقتصادی کشور و سیاست رضاشاه در استقرار صنایع سرمایه‌بر و توسعه صنعت نفت که نیاز چندانی به کارگر نداشت و انگلیسی‌ها نیز حساسیت زیادی به کارکنان ایرانی آن داشتند سبب ضعف ساختاری طبقه کارگر شده بود.

ترکیب طبقاتی ایجاد شده در دوران رضاشاه به نیروهای اجتماعی اصلی صحنه دموکراسی ایران در سال‌های بعد از سقوط وی بدل شدند. رفتار این طبقات وجوه مهمی از رابطه طبقات اجتماعی و دموکراسی را نشان می‌دهد. برخلاف آنچه غالباً درباره مخالفت زمینداران با گسترش حق رأی به طبقات زیردست گفته می‌شود، زمینداران ایرانی مخالفتی با این اقدام نداشتند. در اصل، همین زمینداران قانونی برای گسترش حق رأی به طبقات پایین تصویب کرده بودند. در قانون انتخابات سال 1906 فقط به افرادی که بیشتر از 1000 تومان دارایی داشتند حق رأی داده شده بود. عشایر نیز به دلیل یکجانشین نبودن حق رأی نداشتند. اما قانون سال 1914 شرط ثروت را برداشت و به همه مردان حق رأی داد. رأی‌دهندگان قانون سال 1906 به راحتی تحت کنترل دولت یا نفوذ خارجی نبودند اما کسانی که با قانون سال 1914 می‌توانستند رأی بدهند، به راحتی تحت کنترل رؤسای عشایر و زمینداران قرار می‌گرفتند. این قانون را همان زمیندارانی که می‌دانستند قادرند توده‌ها را کنترل کنند تصویب کردند (رضی، 1970:70). به همین ترتیب، در سال‌های پس از شهریور 1320 زمینداران با دموکراسی انتخاباتی منازعه‌ای جدی نداشتند زیرا می‌توانستند مجلس را از نمایندگان که حافظ منافع آنان باشند پر کنند.

در حالی‌که تصور می‌شود بورژوازی صنعتی حامی دموکراسی است، بورژوازی صنعتی و تجاری ایران بعد از شهریور 1320 چنین نقشی را به عهده نگرفت. ماجرای شورش‌های کارگری در صنایع نساجی اصفهان و واکنش نمایندگان مجلس چهاردهم به این وقایع نمود کامل این واقعیت است. صاحبان این صنایع از بزرگترین ثروتمندان ایران بودند و از مهم‌ترین حامیان دربار نیز به حساب می‌آمدند. علی‌رغم آن‌که استانداران اصفهان تابع تغییر دیدگاه‌های نخست‌وزیران ایران

نگرش‌های متفاوتی نسبت به کارگران داشتند، ولی تا سال 1326، ارتش فعالانه از کارفرمایان حمایت می‌کرد. حمایت ارتش از این کارفرمایان از دربار نشأت می‌گرفت. هر 9 کارخانه بزرگ نساجی اصفهان در دهه 1300 با توجهات و سرپرستی خاص رضاشاه تأسیس شده بودند (لاجوردی، 266:1369). این وضعیت در بقیه مناطق کشور نیز وجود داشت و اساساً بخشی از قدرت نهادی دربار نیز از رابطه‌اش با بورژوازی دستساز رضاشاه و ارتش ناشی می‌شد.

مجلس چهاردهم که با نیت کاهش قدرت شاه آغاز کرده بود در پی وقایع اصفهان با افزایش قدرت ارتش شاه موافقت کرد. سه فراکسیون مجلس به تقویت بودجه ارتش رأی دادند و یک عضو فراکسیون میهن که تا چند ماه قبل خواهان کاهش نفقات ارتش بود در نطق خود گفت «اگر ارتش قوی ایجاد نشود اصول مالکیت مخدوش است» (آبراهامیان، 257:1378). وقایع اصفهان نشان داد بورژوازی دستساز دربار که امرای ارتش در آن سهم داشتند و به حمایت ارتش برای تأمین منافع خود نیازمند بود و در ضمن آنقدر قدرت نداشت که از خود در برابر کارگران حفاظت کند، به نیرویی ضدموکراتیک تبدیل می‌شود.

در سال‌های بعد از سقوط رضاشاه بخش عمده‌ای از بورژوازی ایران را دارندگان انحصار، مقاطعه‌کاران، نورچشمی‌های سیاسی، سفته‌بازها، قاچاقچیان و نزولخواها تشکیل می‌دادند که سودهای کلانی از قبل مشارکت در پروژه‌های دولتی نصیبشان می‌شد (فوران، 354:1380). این گروه «... در مجلس دست به کار بودند تا دولت سیاست خود را در زمینه کمک‌های مالی زیاد به شرکت‌ها و مؤسسات تجاری انحصاری که زیر نظر دولت اداره می‌گردید ادامه دهد» (کدی، 177:1369) و در اصل این بورژوازی وابسته مایل به حضور دولتی بود که در ائتلاف با دربار و ارتش تأمین‌کننده منافع آنان باشد نه دولتی نظیر دولت مصدق که قصد داشت تحولی ساختاری در روابط زراعی ایجاد کند و سیاست‌های بازتوزیعی گسترده‌ای را بر ضد دربار و بورژوازی کمپرادور به کار بگیرد و از طریق منازعه با نظام جهانی و قرار گرفتن در شرایط تحریم، مانعی در برابر انباشت سرمایه از طریق روابط نابرابر تجاری با نظام جهانی ایجاد کند. از همین‌روست که اتاق بازرگانی به رهبری عبدالحسین نیک‌پور به نیرویی در برابر دولت مصدق بدل شد. این بورژوازی وابسته بعد از کودتای 28 مرداد نیز نتوانست نقش سیاسی قابل ملاحظه‌ای ایفا کند و علی‌رغم سود بردن از شرایط اقتصادی قادر نبود مانعی در برابر اقدامات دربار پهلوی باشد و هرگز از دموکراتیک شدن نظام سیاسی در 25 سال حاکمیت محمدرضاشاه حمایت نکرد (نک: اکبری، 1358).

طبقات اجتماعی و دموکراسی در ترکیه

علی‌رغم آنکه ساخت زمینداری ترکیه در بخش عمده‌ای از دوران امپراتوری عثمانی مبتنی بر زمینداران مستقل و بدون حضور زمینداران بزرگ بود (کیدر، 12:1987؛ 41:1987a)، لیکن بر اثر ادغام در نظام جهانی از ابتدا تا پایان قرن نوزدهم، در بخش‌هایی از این کشور برخی زمینداران ثروتمند بروز کردند، هر چند هیچ‌گاه به اندازه زمینداران ایرانی قدرتمند و مسلط بر دهقانان نبودند.

جامعه عثمانی تا پیش از قرن نوزدهم بر کشاورزی، صنعتگران دستی، دامداری و تجارت استوار بود، ولی در تقسیم کار قومی با جوامع شیه خود متفاوت بود. مسیحیان بالکان، ترکان آناتولی و مسلمانان عرب یکجانشین کشاورز بودند؛ آلبانیایی‌ها، کردها، ترکمن‌ها و عرب‌های چادرنشین دامداری می‌کردند؛ یونانیان، ارمنی‌ها و اعراب مسیحی که عمدتاً ساکن لبنان بودند تجارت می‌کردند؛ و صنعتگری دستی

در استانبول و در کنترل مسلمانان بود (روستو، 1973:116). اصلاحات عثمانی در دوران سلطان سلیم سوم، محمود دوم و سلطان عبدالحمید نتوانست مبنایی برای بورژوازی قدرتمند ترک ایجاد کند و ادغام شدن در نظام جهانی و رقابت شدید با قدرتهای بین‌المللی باعث تضعیف بورژوازی شد. به این‌ترتیب، عثمانی در پایان قرن نوزدهم دارای یک طبقه بورژوازی تجاری قوی و صنعتی ضعیف بود که در دست اقلیتهای قومی متمرکز شده بود.

انقلاب ترک‌های جوان در سال‌های دهه 1900 و تداوم حکومت آن‌ها تا سال 1918 نوعی تلاش برای ایجاد بورژوازی ملی ترک بود لیکن با شکست امپراتوری در جنگ جهانی اول و اشغال عثمانی توسط قوای پیروز، رؤیای بورژوازی ترک تحقق نیافت. مهم‌تر آن‌که در سال‌های پایانی قرن نوزدهم و در جریان مبادله قومیت‌ها میان ترکیه و یونان، نوعی پاک‌سازی قومی در ترکیه صورت گرفت و به یکباره کشور از اقلیتهایی که بدنه اصلی بورژوازی تجاری و صنعتی را تشکیل می‌دادند خالی شد. ضعف طبقه کارگر نیز پی‌آمد ضعف بورژوازی صنعتی ترکیه بود که سبب می‌شد فضایی برای تولید طبقه کارگر وجود نداشته باشد. به این‌ترتیب، زمانی که آتاتورک در جنگ‌های استقلال ترکیه پیروز شد تنها نیروی زمینداران شکل گرفته در میانه قرن نوزدهم و یک بورژوازی بسیار ضعیف را در کنار داشت.

همان‌گونه که قواعد تجارت تعرفه‌ای تا سال 1928 در ایران برقرار بود، این قواعد تا سال 1929 در ترکیه نیز وجود داشت. از این سال به بعد دولت کمال با رهایی از تجارت تعرفه‌ای آزادی بیشتری در عرصه مداخلات اقتصادی به دست آورد. شرایط بحرانی نظام جهانی در این سال و بعد از آن باعث تضعیف زمینداران قدرتمند وابسته به صادرات مواد کشاورزی شد و به این‌ترتیب دولت کمال تنها نیروی طبقاتی قدرتمند رو در روی خود را تضعیف شده یافت. آتاتورک در شرایط فقدان بورژوازی ملی برای پیشبرد برنامه مدرنیزاسیون و ضعف زمینداران در ممانعت از اقدامات دولت، سیاست دولت‌گرایی و برنامه‌ریزی متمرکز دولتی و مداخله دولت در اقتصاد را به منظور صنعتی شدن به کار گرفت و هم‌زمان سلطه اقتدارگرایانه حزب خود حزب — جمهوری‌خواه خلق — را گسترانید.

تعداد کارگران در سال‌های حاکمیت آتاتورک (دهه‌های 1920 و 1930) به اندازه‌ای نبود که بتوانند در برابر دولت آتاتورک مقاومت کنند. با توجه به ائتلاف نظامیان، بوروکرات‌ها و زمینداران در ابتدای دوره جمهوری و فقدان توسعه صنعتی که نیروی کارگری را ارتقا داده باشد، طبیعی بود که کارگران قدرتی برای مشارکت سازمان‌یافته در سیاست نیز نداشتند. ضمن آن‌که کمالیست‌ها تصور می‌کردند با از میان رفتن سلطان عثمانی و سرمایه خارجی، تضاد طبقاتی درون جامعه ترکیه از میان رفته و دیگر به سازمان‌های طبقاتی نیازی نیست.

سیاست‌های دوران آتاتورک و تداوم آن‌ها در زمان ریاست جمهوری عصمت اینونو به شدت سبب نارضایتی زمینداران، بخش خصوصی و کارگران شده بود. طبقه‌ای از بوروکرات‌های دولتی که عمدتاً به حزب جمهوری‌خواه خلق تعلق داشتند زمام امور را در دست گرفته و هیچ نیرویی را در برابر خود نمی‌دیدند. اما بروز جنگ جهانی دوم شرایط را به کلی متحول کرد.

بحران اقتصادی ناشی از جنگ دو اثر آشکار داشت. اولاً، گروهی از تجار بزرگ در شرایط تورمی جنگ به ثروت‌های کلان دست یافتند. در زمان جنگ تقاضا برای کالاهای تولید ترکیه افزایش یافته و قیمت کالاهایی که وارد می‌شد نیز در شرایط تورمی بسیار سودآور بود. لذا

قشري از بورژوازي تجاري ولي بسيار قدرتمند در تركيه بروز كرد و خواستار سهم بيشتري در سياستگذاري اقتصادي و قدرت سياسي بود. ثانياً، دولت براي تأمين هزينه‌هاي جنگ به اقداماتي نظير انتقال روستاييان به معادن براي كار اجباري و مهم‌تر از همه قانون «ماليات بر سرمايه» روي آورد. در اين قانون كه در 11 نوامبر 1942 تصويب شد مقرر گرديد بر ثروت‌هاي حاصل از تجارت كه در گذشته ماليات نداشت ماليات بسته شود. ارزيابي سرمايه افراد نيز بر عهده كارشناسان گذاشته شد. كساني كه ماليات را نمي‌پرداختند به اردوگاه‌هاي كار اجباري برده مي‌شدند. بيشتريين ماليات از تجار اقليت‌هاي ديني و قومي دريافت شد و بسياري از تجار كه بيش از سرمايه‌شان ماليات پرداختند از بين رفتند. بسياري از خارجي‌ها تصور مي‌كردند اين ماليات مقابله با آنهاست و همين اقدام باعث تشويق به فرار سرمايه و از سويي ديگر ضعيف شدن بورژوازي غيرمسلمان بود. در نتيجه، بعد از جنگ بورژوازي مسلمان جاي بورژوازي غيرمسلمان را گرفت. در اثر اجراي همين قانون جوي از بي‌اعتمادي به دولت اينونو بازار و اقتصاد تركيه را فراگرفت.

بعد از پايان جنگ شرايط نظام جهاني نيز به كلي تغيير كرد. تركيه براي فرار از فشار مطالبات ارضي شوروي به دامن غرب پناه برد و در سال 1952 عضو ناتو شد. آمريكايي‌ها نيز در پي بازسازي اروپا بودند و تركيه را توليدكننده محصولات كشورزي لازم براي تأمين غذاي اروپا و بازار محصولات توليدي كشورهاي اروپايي مي‌خواستند. فشارهاي متعددي از سوي بورژوازي تازه قدرت گرفته، زمينداران صادركننده محصولات كشاورزي و آمريكا براي گذار به نظام دموكراتيك چن‌حزبي به حكومت عصمت اينونو وارد مي‌شد. در نهايت اين فشارها به ايجاد نظام چن‌حزبي در سال 1946 و انتخابات دموكراتيك سال 1950 انجاميد (نك: لوئيس، 1372؛ احمد، 1977).

زمينداران ترك و كشاورزان مستقل كه سال‌هاي حاكميت آتاتورك، حزب جمهوري‌خواه خلق و سياست انتقال مازاد از بخش كشاورزي به بخش صنعت — از طريق ثابت نگه‌داشتن قيمت خريد دولتي محصولات كشاورزي و افزايش سرمايه‌گذاري در صنعت — را به ياد مي‌آوردند و در شرايط جديد نظام جهاني مایل به گشايش بازارها و افزايش سهم خود در سياستگذاري اقتصادي بودند، به‌شدت از پيدايش دموكراسي چن‌حزبي و هم‌نوايي با گفتمان دموكراسي حاكم بر سال‌هاي بعد از جنگ جهاني دوم حمايت مي‌كردند. برنامه مدرنيزاسيون كشاورزي كه در سال‌هاي 1950 تا 1954 به‌شدت دنبال شد بازتاب جايبگاه همين زمينداران در دولت و البته خواست نظام جهاني بود (ابرهارد، 1972؛ اولمان و تاچانو، 1965). جالبتر آن‌كه حزب دموكرات تركيه در سه انتخابات پارلماني متوالي در سال‌هاي 1950، 1954 و 1957 به مدد رأی كشاورزان مستقل و كشاورزان تحت سيطره زمينداران بزرگ به پيروزي رسيد (كارپات، 1959: 111) و كاهش آراي اين حزب در انتخابات سال 1957 از رويگرداني مردم شهرها از حزب ناشي مي‌شد (روستو، 1967: 19).

بورژوازي صنعتي تركيه كه تحت حاكميت و حمايت بوروكراسي دولتي دوران آتاتورك رشد كرده بود در انتخابات سال 1950 از دموكرات‌ها حمايت كرد با اين حال دولت مندرس سياست صنعتي شدن به شيوه دوران دولت‌گرابي آتاتورك را ادامه نداد و چنان كه گفتيم سياست‌هاي اقتصادي بر مبناي خواست خرده‌بورژوازي كشاورزي سامان يافت. بورژوازي صنعتي تركيه در تمام دوران دولت‌گرابي آتاتورك از نظر سياسي سركوب شده بود و هيچ سازماندهي قابل توجهي براي دفاع از خود نداشت. جالب اين‌كه سازمان كارفرمائي تركيه در دهه 1950 تحت نظارت دولت مندرس تشكيل شد. همين بورژوازي نيم‌بند نيز به‌شدت به حمايت‌هاي دولت مندرس از طريق اعطاي وام، اعتبارات ارزي، مجوزهاي

واردات و صادرات نیازمند بود. دولت از طریق دادن مجوزهای واردات که می‌توانست میلیون‌ها لیره سود نصیب هر فرد کند (کارپات، 1964:60) و اعطای انواع اعتبارات و حمایت‌های دیگر، کنش سیاسی این طبقه را کنترل می‌کرد.

کشاورزی ترکیه در ابتدای دهه 1950 به دلیل خوبی آب و هوا، وجود بازار برای محصولات ترکیه (در اثر نیاز اروپا و بروز جنگ کره) و اشباع نشدن زمین‌های زیر کشت رونق گرفته بود، ولی از میانه این دهه رونق مذکور به کساد گرایید (احمد، 1977: 133 - 135). به این ترتیب دولت منبع تأمین ارز خود را تضعیف شده دید و تأمین هزینه صنعتی شدن با دشواری روبه‌رو شد. کنترل واردات از سر گرفته شد و در میان ناراضیاتی ایجاد شده در بین بورژوازی تجاری و ناراضیاتی پیشین بورژوازی صنعتی از دولت دموکراتیک، مندرس هر چه بیشتر طرف کشاورزان را گرفت تا از پر شدن صندوق‌های رأی خود مطمئن باشد.

کل بورژوازی صنعتی، طبقه متوسط بوروکراتیک و اقتصادی، و کارگران در سال‌های پایانی دهه 1950 به جمع ناراضیان از دموکراسی پیوسته بودند و تنها کشاورزان و زمینداران بودند که کماکان از دموکراسی انتخاباتی حمایت می‌کردند. بورژوازی، طبقه متوسط و کارگران مطمئن بودند که دولت مندرس به اتکای تعداد زیاد کشاورزان و با استفاده از سیاست‌های توسعه پدرسالارانه و مشحون از ارائه رانتهای اقتصادی به زمینداران و کشاورزان مستقل، هر جریان سیاسی دیگری را در پای صندوق رأی شکست خواهد داد و از همین‌رو در مقابل کودتای نظامیان در سال 1960 و براندازی دولت عدنان مندرس هیچ مقاومتی صورت نگرفت. حتی استادان دانشگاه، دانشجویان و بقیه گروه‌های طبقه متوسط که از اصلی‌ترین حامیان دموکرات‌ها در انتخابات سال 1950 بودند در سال 1960 به نیروی اصلی مخالف دولت مندرس بدل شدند. بورژوازی و طبقه متوسط خواهان دموکراسی در موقعیتی نابرابر با زمینداران و کشاورزان نبودند (نک: کارپات، 1964 و 1973).

طبقات اجتماعی و دموکراسی در کره

کره از قرن چهاردهم میلادی تا سال 1910 تحت حاکمیت سلسله پادشاهی‌ای قرار داشت و ساخت اجتماعی به‌گونه‌ای بود که قدرت به صورت متعادل میان دربار امپراتور و نخبگان نظامی — بوروکرات — زمیندار که یانگیان خوانده می‌شدند تقسیم شده بود. سیاست‌هایی از قبیل انحصار تجارت خارجی در دست امپراتور و منع اقامت اعضای یانگیان در نواحی دور از سنول سبب شده بود تا هرگز شبکه قدرت محلی در کره شکل نگیرد و هیچ‌گاه قدرتی برای به چالش کشیدن سلطه امپراتور و یانگیان ایجاد نشود (هان، 1975:295؛ هندرسون، 1968:195 - 196؛ کیم، 2001:9؛ لی، 1975:13؛ رایت، 1975a:3). تعادل قدرت میان یانگیان و امپراتور از سویی و فقدان هرگونه نیروی شبیه به بورژوازی مانع از تحرك درونی امپراتوری و حرکت به سوی مدرنیزاسیون در این کشور شد. استقلال کره در طی این چند قرن تنها به واسطه تعادل قدرت میان سه کشور چین، ژاپن و روسیه که می‌کوشیدند شبه‌جزیره دارای اهمیت ژئوپلیتیک کره را از دسترس دیگری دور کنند حفظ می‌شد. اما ژاپنی‌ها از میانه قرن نوزدهم قدرت گرفتند و تا دهه پایانی این قرن، چین را در جنگ‌های مشهور چین و ژاپن شکست دادند و در سال 1905 بر روسیه پیروز شدند. بدین ترتیب، از دهه پایانی قرن نوزدهم افزایش فشار بر کره شدت گرفت و این کشور که تا آن زمان از دسترس قدرت‌های نظام جهانی در امان مانده بود در سال 1910 رسماً به ژاپن ضمیمه و مستعمره شد.

ژاپنی‌ها در سال 1910 طرح پیمایش اراضی را به منظور مشخص کردن وضعیت زمین‌های زراعی آغاز کردند و ثبت اسناد مالکیت برای اراضی آغاز شد. پیمایش اراضی تأثیر مهمی بر تقویت زمینداری بزرگمالکان کره‌ای و ژاپنی داشت ولی موقعیت کشاورزان کوچک را به شدت تضعیف کرد. ژاپنی‌ها در فاصله سال‌های 1919 تا 1929 به شدت بر سیاست توسعه کشاورزی در کره برای تولید برنج و مایحتاج غذایی ژاپن متمرکز شدند. همچنین سیطره اقتصادی زمینداران کره‌ای را تداوم بخشیدند لیکن به شدت از قدرت سیاسی آنان کاستند و در اصل در فاصله سال‌های 1910 تا 1945 کلیه سازمان‌های سیاسی و هر نوع سازماندهی سیاسی را در کره سرکوب کردند.

سرمایه‌گذاری در کره تا قبل از سال 1919 به مجوز نیاز داشت اما در این سال ممانعت از سرمایه‌گذاری در کشاورزی کره نیز لغو و ضمن تمرکز بر تولید برنج، پنبه و ابریشم، سرمایه‌گذاری زیادی در شبکه آبیاری کره صورت گرفت (کیم و رومر، 1979:4). ژاپنی‌ها در طول دهه 1930 اولاً، در پی بحران نظام جهانی در سال 1929 و پیدایش مازاد سرمایه در ژاپن و فرار سرمایه‌داران از نظارت‌های دولت بر مدیریت صنایع، سرمایه صنعتی زیادی را راهی کره کردند. ثانیاً، ژاپنی‌ها خود را برای جنگ آماده می‌کردند و از همین‌رو سیاست صنعتی کردن کره در راستای مقاصد خود را در پیش گرفتند. ثالثاً، صنعتی شدن کره بخشی از سیاست ژاپن برای تقویت سرمایه‌های صنعتی متمرکز شده در منچوری به شمار می‌رفت. نتیجه نهایی این شرایط، حجم زیاد تولید صنعتی متمرکز شده در کره بود. جدول 1 نشان می‌دهد که در فاصله 30 سال چه تحولی در ساختار تولید در کره ایجاد شده است. تولید کشاورزی 82/1 درصد کل تولید سال 1910 را تشکیل می‌داده حال آن‌که این مقدار در سال 1940 به 46/2 درصد کاهش یافته و تولید صنعتی در همین مدت از 8/8 درصد به 36/6 درصد ارتقا یافته است (ص. 7).

جدول 1 . تولیدات کره جنوبی 1910 تا 1940

سال	کشاورزی	جنگلداری	شیلات	معادن	ساخت و تولید	کل
1912-	82/1	5/3	2/6	1/2	8/8	100
1910						
1921-	74/4	2/7	4/5	1/1	17/3	100
1919						
1931-	62/1	4/9	6/7	1/3	25	100
1929						
1940-	46/2	4/9	7/3	5	36/6	100
1938						

توسعه صنعتی انجام گرفته در مستعمره مشخصات خاصی داشت. ژاپنی‌ها به استثنای دو بخش ماشین‌آلات و صنایع چاپ، حاکم مطلق صنایع کره بودند و 94/1 درصد از کل سرمایه شرکت‌های ساخت و تولید کره به ژاپنی‌ها تعلق داشت. به علاوه در سال 1944 از کل 8476 نفر نیروی انسانی ماهر شاغل در صنایع فقط 1632 نفر کره‌ای بودند. کشاورزان کره‌ای در سال 1939 قریب 73 درصد جمعیت شاغل را تشکیل می‌دادند و در مقابل عمده ژاپنی‌ها در صنایع و تجارت مشغول به کار بودند. فقط 12/3 درصد کل سرمایه صنعت کره در سال 1938 به کره‌ای‌ها تعلق داشت و

متوسط سرمایه شرکت‌های ژاپنی شش برابر سرمایه شرکت‌های کره‌ای بود (آمسدن، 1989:33؛ کامینگز، 1987:45؛ اکرت و همکاران، 1990:99؛ اوانز، 1987). به این ترتیب زمانی که کره در آگوست سال 1945 توسط نیروهای آمریکا و شوروی آزاد شد، بورژوازی صنعتی قابل توجهی در این کشور وجود نداشت و سرمایه‌گذاری‌های صنعتی موجود به ژاپنی‌ها تعلق داشتند.

کارگران کره‌ای در سال 1910 قریب 12 هزار نفر بودند ولی تعداد آنها تا سال 1940 بسیار بیشتر شده و افزایش سهم بخش صنعت در اقتصاد از 17/7 درصد در سال 1931 به 40 درصد در سال 1939 علت افزایش تعداد کارگران بود. تعداد کارگران تا سال 1932 قریب 384951 نفر بود ولی در اثر سیاست صنعتی شدن این تعداد در سال 1943 منهای کارگران معادن و حمل و نقل به 1132713 نفر می‌رسید (اکرت و همکاران، 1990: 309 - 311؛ ماسون و همکاران، 1980: 76). تعداد کارگران تا پایان جنگ جهانی دوم در بخش ساخت و تولید 550 هزار نفر و کارگران معادن 183 هزار نفر شده بود. در ضمن 2616000 نفر برای کار در راه آهن و بقیه کارها و 723 هزار نفر نیز برای کار صنعتی در ژاپن و ارتش آن ثبت نام شده بودند (هندرسون، 1968:95 - 97). سیاست سرکوب کارگران و البته سرکوب کلیه نیروهای اجتماعی در دوران استعمار سبب شد تا کارگران نتوانند نقشی در سیاست دوران استعماری داشته باشند ولی به هر حال جامعه کره با یک طبقه زمیندار ثروتمند ولی فاقد سازماندهی سیاسی، بورژوازی بسیار ضعیف و تعداد زیادی کارگر صنایع که به علت سرکوب سیاسی توسط ژاپنی‌ها فاقد سازماندهی بودند وارد دوره پس از استعمار شد.

نیروهای آمریکا و شوروی تا مدار 38 درجه پیشروی کردند و شبه‌جزیره کره به دو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم شد. گرایشات کمونیستی از سال 1918 در شبه‌جزیره حضور نسبتاً قوی داشت و پس از اشغال بخش شمالی توسط شوروی، سازماندهی کمونیست‌ها تقویت شد. زمینداران کره‌ای در بخش جنوبی به سرعت خود را در قالب حزب دموکراتیک کره سازماندهی کردند تا به مقابله با خواسته اصلاحات ارضی کمونیست‌ها بپردازند. آمریکایی‌ها نیز مایل بودند تا کره به صحنه نمایش دموکراسی تبدیل شود. زمینداران سابق که همکاران ژاپنی‌ها پنداشته شده و نزد مردم منفور بودند به دنبال راهی برای گریز از پی‌آمدهای آزادسازی بودند و در ضمن راهی برای حفظ منافع خود می‌جستند.

آمریکایی‌ها با ملاحظات خود درباره جهان بعد از جنگ و مبارزه با کمونیسم دست به کار اقداماتی در کره شدند. سرکوب همه گرایش‌های چپ‌گرا توسط آمریکایی‌ها آغاز شد و تا پاییز سال 1946 به بعد همه عرصه سیاسی در اختیار راست‌گرایان قرار گرفت. عمده‌ترین سرکوب‌ها در پاییز سال 1946 و هنگام شروع اعتصاب کارگران راه آهن پوسان صورت گرفت (کامینگز، 1981:428 - 434). بدین ترتیب آمریکایی‌ها در ابتدا نیروی طبقه کارگر را از صحنه سیاسی کره حذف کردند.

در حالی‌که زمینداران به عنوان قدرتمندترین نیروی اجتماعی وارد صحنه سیاسی کره بعد از آزادسازی شدند، اما فشار اجتماعی گسترده ناشی از حضور تعداد بسیار زیاد کشاورزان و کارگران بی‌زمین و احساس خطر آمریکایی‌ها از نفوذ چپ در بین روستاییان سبب شد تا برنامه اصلاحات ارضی در دستور کار قرار گیرد. برنامه اصلاحات ارضی در درجه اول اقدامی برای جدا کردن روستاییان از چپ کمونیست بود (میچل، 1949:144). ثانیاً، آمریکایی‌ها مایل بودند اصلاحاتی بر مبنای مالکیت خصوصی انجام دهند و کشاورزان مستقل حامی نظامی محافظه‌کار در کره ایجاد کنند و از همین‌رو فرمان‌های شماره 173 و 174 به دولت

نظامی مستقر در کره برای تشکیل اداره مالکیت اراضی و تقسیم زمین‌ها صادر شد و مقرر گردید تقسیم اراضی به گونه‌ای صورت گیرد که هیچ کس بیش از 10 هکتار زمین نداشته باشد (سونو، 1370:71). تقسیم اراضی قدرت زمینداران را از میان برد و سبب شد تا قدرت نسبی دولت سینگمان ری — رئیس‌جمهوری که پس از انتخابات سال 1948 و تصویب قانون اساسی قدرت را در دست گرفت — افزایش یابد. دولت ری در تقسیم اراضی پدرسالاری گسترده‌ای به کار برد و از این اقدام برای گسترش شبکه حمایتی خود استفاده کرد (ص. 153).

فروش اموال ژاپنی‌ها نیز بعد از آزادسازی کره آغاز شد. کارخانجات بسیاری در اختیار دولت قرار گرفت تا به بخش خصوصی فروخته شود و سلطه دولت ری بر اموال به جا مانده از ژاپنی‌ها و شرایط اضطراری ناشی از آزادسازی و جنگ کره که سبب شد اختیارات ویژه‌ای در دست دولت قرار گیرد ب علاوه حمایت آمریکایی‌ها که در منازعه جنگ سرد هرگونه اقدام ری را تحمل می‌کردند، موقعیت دولت سینگمان ری را تقویت و صنایع را بیشتر به وی وابسته ساخت. بوروکراسی فاسد نیز صنایع را مجبور می‌کرد تا با خواسته‌های دولت ری کنار بیایند. در تمام دوران حاکمیت سینگمان ری (1948 – 1960) نرخ رسمی ارز خارجی یک‌سوم بازار آزاد بود. به این‌ترتیب وارده‌کننده‌ای که می‌توانست کالای معاف از تعرفه وارد کند بین 100 تا 175 درصد سود می‌کرد. واردات کالای تعرفه‌دار نیز 90 درصد سود داشت (جونز و ساکونگ، 1980:87).

دولت ری در شرایطی که صنایع بعد از خروج ژاپنی‌ها از کار افتاده بودند و کره جنوبی از طریق کم‌های مالی آمریکا اداره می‌شد، تنها دریافت‌کننده کم‌های خارجی و تنها منبع کسب ارز بود. به این‌ترتیب اختیارات دولت در واگذاری کارخانجات به جا مانده از ژاپنی‌ها، واگذاری ارز خارجی، صدور مجوزهای واردات و صادرات و برخی اختیارات دیگر دولت برای مداخله در بازار سبب می‌شد تا بورژوازی تولیدی و تجاری کره اختیاری در برابر دولت نداشته باشد و به علاوه بیش از هر چیز به تداوم دولتی که تأمین‌کننده منافع آن بود بیندیشد تا ایجاد دولت دموکراتیکی که مانعی در برابر فساد باشد یا به خواست طبقات پایین برای مجازات همکاران سابق ژاپنی‌ها تن دهد. در سال 1974 از میان 50 شرکت بزرگ — که در کره به چابول مشهور هستند — 17 شرکت کار خود را در دهه 1950 آغاز کرده بودند. سه شرکت بزرگ دهه 1950 بزرگترین شرکت‌های دهه‌های 1950 و 1960 نیز بودند و مالکان هر سه شرکت نیز نام‌شان در بین فهرست فساد مالی دهه 1950 قرار داشت (کیم، 1976:472). تخمین زده می‌شود که بین 10 تا 14 درصد تولید ناخالص ملی کره در دهه 1950 رانت بوده است. کمترین میزان رانت ارائه شده 9/3 درصد تولید ناخالص ملی در سال 1954 و بیشترین مقدار آن در سال 1953 و 14/3 درصد بوده است (چو، 1996:210).

بورژوازی تجاری و تولیدی کره از ابتدا تا انتهای دهه 1950 هیچ اقدامی بر ضد دولت سینگمان ری انجام نداد و این بی‌عملی بیش از هر چیز به تأمین شدن منافع آن از طریق وابستگی به دولت ری ناشی می‌شد. کارگران کره‌ای نیز در سال‌های پایانی دهه 1940 سرکوب شده و تا میانه دهه 1980 به قدرت قابل ملاحظه‌ای در برابر دولت‌ها در کره بدل نشدند. جالب این‌که در تمام دهه 1950 تنها حزب دموکراتیک کره که پایگاهی در زمینداری داشت به عنوان اصلی‌ترین حزب اپوزیسیون و حامی برقراری محدودیت‌هایی برای دولت غیردموکراتیک ری باقی ماند و نهایتاً بعد از سقوط سینگمان ری در آوریل سال 1960 قدرت را از طریق انتخابات در دست گرفت.

نتیجه‌گیری

بررسی رفتار طبقات اجتماعی در ایران، ترکیه و کره جنوبی در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم تا گسست دموکراسی در هر سه کشور به واسطه بروز کودتا، تنوع موضع این طبقات در قبال دموکراسی را نشان می‌دهد. زمینداران و بورژوازی در ایران در ائتلاف با دربار و ارتش، رو در روی دولت‌های دموکراتیک — بالاخص دولت محمد مصدق — ایستادند و مانع هرگونه تحول ساختاری در ایران — از جمله اصلاحات ارضی — و برگزاری انتخابات آزاد شدند. طبقه متوسط و طبقه کارگر ایران نیز به دلیل سرکوب سیاسی نظام رضاشاهی، ضعف مدرنیزاسیون و پلورالیسم اندک جامعه ایران، حجم و نیروی ناچیزی داشتند و نتوانستند نقش‌آفرینان مناسبی برای دموکراسی باشند. نظام انتخاباتی بعد از شهریور 1320 دقیقاً با منافع زمینداران همسو بود زیرا زمینداران به واسطه سلطه خود بر اقلیت روستایی می‌توانستند منافع‌شان را به بهترین وجه از طریق آنگدن مجلس از نمایندگان طرفدار خود تأمین کنند. با این همه، زمینداران همواره در برابر دموکراسی به معنای تأمین واقعی منافع طبقات پایین مانع ایجاد کردند.

زمینداران، بورژوازی و طبقه متوسط ترکیه در ابتدا از دولت منتخب دموکراتیک عدنان مندرس حمایت کردند، ولی شرایط اقتصادی و فشارهای نظام جهانی سبب هم‌خوانی سیاست‌های دولت با خواست زمینداران و کشاورزان مستقل شد و تنها 2 سال بعد از پیروزی حزب دموکرات ترکیه در انتخاباتی کاملاً آزاد و رقابتی، نارضایتی بورژوازی صنعتی و طبقه متوسط از دولت دموکراتیک آغاز شد. باز هم زمینداران با دموکراسی همراه و از پیروزی خود در پای صندوق‌های رأی مطمئن بودند. کودتای سال 1960 به نوعی بازتاب این واقعیت بود که نمی‌شد دولت مندرس را در پای صندوق‌های رأی شکست داد.

بورژوازی در کره جنوبی هیچ اقدام دموکراتیکی انجام نداد. کارگران نیز سرکوب شده بودند و قدرت مقاومت در برابر اقدامات دولت ری را نداشتند. در ضمن باید متذکر شویم که دولت ری در تمام دهه 1950 با سیاست خرید محصولات کشاورزی روستاییان به قیمتی زیر قیمت بازار و حتی کمتر از هزینه تولید آن‌ها، کوشید تا منافع طبقه متوسط و کارگران شهری را تأمین کند.

زمینداران کره‌ای در قالب حزب دموکراتیک کره تنها نیروی سازماندهی شده دهه 1950 در مقابل اقدامات غیردموکراتیک دولت سینگمان ری بودند.

این شواهد نشان می‌دهند که هیچ یک از طبقات اجتماعی در سه کشور منافع ذاتی از قبل تعیین شده در دموکراسی نداشته‌اند. لذا می‌توان گفت منافع طبقات تحت شرایط خاصی ساخته می‌شود. «... این بدان معناست که نمی‌توان منافع ثابت و غیرقابل‌تغییری برای طبقات قائل شد. در هر لحظه تاریخی طیفی از ایدئولوژی‌ها و وضعیت‌های سیاسی به صورت عینی با منافع یک طبقه سازگار است...» در ضمن کسی نمی‌تواند تضمین کند که در هر لحظه تاریخی اکثریت اعضای یک طبقه با منافع که ناظر خارجی برای آن طبقه در نظر می‌گیرد هم‌نوایی کند» (روشه‌میر و همکاران، 1992: 273). به همین دلیل است که طبقات اجتماعی در لحظات تاریخی متفاوت، رفتارهای مختلفی از خود بروز می‌دهند.

بنابراین می‌توان موضوع محوری در تحلیل نقش طبقات را در فرایند دموکراتیزاسیون تحلیل شرایطی دانست که در آن شرایط یک طبقه اقدام دموکراتیک انجام می‌دهد. بورژوازی وابسته به دولت و کارگرانی که

برای حمایت خود در برابر کارفرمایان منبعی جز دولت ندارند هر دو ظرفیت‌های غیردموکراتیک دارند. زمیندارانی که صندوق‌های رأی‌زانی برای آن‌ها نداشته باشد و زمیندارانی که سیاست‌های دولت دموکراتیک منتخب مردم را متناسب با خواست خود برای گسترش کشت محصولات، تخصیص یارانه‌های کشاورزی، افزایش اعتبارات زراعی و خرید بالاتر از قیمت بازار محصولات ببینند، با دموکراسی انتخاباتی همراه خواهند شد. به همین ترتیب، طبقه متوسطی که احساس کند دولت غیردموکراتیک از طریق سیاست‌های اقتصادی سرکوبگرانه به انتقال مازاد از بخش روستایی به شهر اقدام می‌کند یا رانت قابل توجهی را از طریق سازمان‌های دولتی در میان طبقه متوسط توزیع می‌نماید، میلی به مبارزه با اقتدارگرایی نخواهد داشت. به این ترتیب هرگونه تحلیل نقش طبقات اجتماعی در دموکراتیزاسیون به بررسی منافع طبقات در بستر تاریخی تحت بررسی، تحلیل تضاد منافع طبقات با یکدیگر و بررسی پیامدهای سیاسی تضاد منافع نیاز دارد و نمی‌توان هیچ طبقه‌ای را حائز منافع ذاتی در دموکراسی دانست.

رسیدن به چنین نتیجه‌ای راه به سوی نگاه جدیدی به رابطه طبقات اجتماعی، دولت و دموکراسی می‌گشاید. دموکراسی محصول علقه خاص یا منافع ذاتی یک طبقه در شیوه حکومت دموکراتیک نیست، بلکه این تعادل نیروهای طبقات در برابر یکدیگر و همچنین توازن نسبی مجموع قدرت طبقات در برابر دولت است که می‌تواند پیش‌شرط تحکیم دموکراسی تلقی شود. اگر دولت به نیروی مسلط جامعه بدل شود — همان‌گونه که دولت سینگمان ری در کره جنوبی بر جامعه و نیروهای اجتماعی کره مسلط بود — می‌تواند بقیه طبقات اجتماعی را به خود وابسته سازد و از این طریق مانعی در برابر خواست دموکراسی باشد. وابستگی بورژوازی ترکیه و ایران به دولت و دربار نیز همین واقعیت را بازگو می‌کنند.

از سویی دیگر، اگر یکی از طبقات به حدی قدرتمند باشد که بتواند دولت را تحت تأثیر قرار دهد یا مانع تحقیق خواسته‌های دیگر طبقات شود، باز هم دموکراسی بختی برای تحکیم نخواهد داشت. موقعیت زمینداران در ایران و تا حدودی ترکیه بازگوکننده همین وضعیت است. به این ترتیب، می‌توان جمله برینگتن مور درخصوص «فقدان بورژوازی به معنای فقدان دموکراسی است» را به جمله «فقدان تعادل نسبی قدرت طبقات اجتماعی در برابر یکدیگر و فقدان تعادل نسبی قدرت طبقات اجتماعی در برابر دولت به معنای فقدان دموکراسی است» تبدیل کرد.

منابع

آبراهامیان، یرواند (1378)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل‌محمدی و محمدابراهیم فتاحی، نشر نی.

اسکاچپول، تدا (1376)، *دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی*، ترجمه مجید روئین‌تن، انتشارات سروش.

اکبری، علی‌اکبر (1358)، *سرمایه‌داری دولتی و مسئله‌ی دولت: تحلیلی از اوضاع اقتصادی و سیاسی و علل سقوط رژیم دیکتاتوری*، مرکز نشر سپهر.

باریر، جولیان (1363)، *اقتصاد ایران 1900 - 1970*، ترجمه مرکز تحقیقات تخصصی حسابداری و حسابرسی، مؤسسه حسابرسی سازمان صنایع ملی سازمان برنامه.

- خلیلی‌خو، محمدرضا (1373)، *توسعه و نوسازی ایران در دوره رضاشاه*، مرکز انتشارات جهاد دانشگاهی.
- رجب‌زاده، احمد (1376)، *جامعه‌شناسی توسعه: بررسی تطبیقی - تاریخی ایران و ژاپن*، مرکز پژوهش‌های بنیادی.
- ساعی، احمد (1384)، *توسعه در مکاتب متعارض*، نشر قومس.
- سعیدی، علی‌اصغر و شیرین‌کام، فریدون (1384)، *موقعیت تجار و صاحبان صنایع در ایران دوره پهلوی: سرمایه‌داری خانوادگی خاندان لاجوردی*، انتشارات گام نو.
- سونو، هاک وون (1370)، *کره جنوبی به کجا می‌رود*، ترجمه غلامرضا استوار، نشر یادآوران.
- شاو، استانفورد و شاو، ازل کورال (1370)، *تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید*، ترجمه محمود رمضان‌زاده، انتشارات آستان قدس رضوی.
- عیسوی، چارلز (1369)، *تاریخ اقتصادی ایران: عصر قاجار 1215 - 1332 هجری قمری*، ترجمه یعقوب آژند، نشر گستره.
- فاضلی، محمد (1386)، *تجربه دموکراسی در ایران، ترکیه و کره جنوبی در فاصله سال‌های 1941 تا 1961*، رساله دکتری جامعه‌شناسی سیاسی دانشگاه تربیت مدرس.
- فوران، جان (1380)، *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی*، ترجمه احمد تدین، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- کارشناس، مسعود (1382)، *نفت، دولت و صنعتی شدن در ایران*، ترجمه علی‌اصغر سعیدی و یوسف حاجی‌عبدالوهاب، گام نو.
- کاظمی، فرهاد و آبراهامیان، یرواند (1376)، «دهقانان غیرانقلابی در ایران»، صص. 56 - 107. در یرواند آبراهامیان. *مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، ترجمه سهیلا ترابی فارسانی، انتشارات شیرازه.
- کدی، نیکی (1369)، *ریشه‌های انقلاب ایران*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، انتشارات قلم.
- کرایب، یان (1382)، *نظریه اجتماعی کلاسیک*، ترجمه شهناز مسمی‌پرست، انتشارات آگه.
- لاجوردی، حبیب (1369)، *اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران*، ترجمه ضیاء صدقی، نشر نو.
- لمتون، آن (1362)، *مالک و زارع در ایران*، ترجمه منوچهر امیری، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
- لوئیس، برنارد (1372)، *ظهور ترکیه نوین*، ترجمه محسن‌علی سبحانی، ناشر مترجم.

مور، برینگتن (1382)، *ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی*، ترجمه یوسف نراقی، نشر فرزاد.

واتربوری، جان (1380)، «دموکراسی بدون دموکرات‌ها؟ نیروهای بالقوه ایجاد فضای باز سیاسی در خاورمیانه»، صص. 7 – 44، در *دموکراسی و جامعه مدنی در خاورمیانه*، ترجمه محمد تقی دلفروز. انتشارات روزنامه سلام.

.)7791(zoreF ,damhA 0591-5791ycarcomeD ni tmemrepxE hsikruT ehTetutitsnI layoR .
.sriaffA lanoitanretnI fo

.)9891(H ecilA ,nedsmA.tnaiG I .eN s'aisA.noitazilairtsudnI etaL dna aeroK htuoS .sserP
ytisrevinU drofxO

noitazitarcomeD dna ,robaL .stsilairtsudnI :starcomeD tnegnitnoC.)0002("avE ,nilleB
."seirtnuoC gnipoleved-etaL niscitiloP dlroW. 571-502. pP .25 .loV,

.)2002(avE ,nilleBfo xodaraP eht dna ,robaL .latipaC: ycarcomeD dellatS .tnempoleveD
derosnopS-etatS.sserP ytisrevinU llenroC

cimonocE dna ,noitubirtsid tneR .noitnevretnl tmemnrevoG")6991.)eJ nooY .ohC. & "miK
iK-gnuyH .ikoA okihasaM nI .232-802. pP ."aeroK ni tmemnrevoG jo eloR ehT .sisylanA lanoitutitsnI
evitarapmoC :tnempoleveD.nodneralC

.)1891(ecurB ,sgnimuCfo ecnegremE eht dna noitarebiL :raW naeroK eht fo snigirO ehT
.7491-5491 semigeR etarapeS.sserP ytisrevinU notecnrP

naisA tsaE htroN eht fo tmemnrevoD dna snigirO ehT")7891(.ecurB, sgnimuC
."secneuqesnoC lacitiloP dna ,selcyC tcurdP ,srotceS lairtsudnI: ymonocE lacitiloP .oyeD .C
cirederF nI .38-44. pPnaisA weN eht jo ymonocE lacitiloP ehT .msilairtsudnI.sserP ytisrevinU
llenroC

nretsaE raF ."cilbupeR dnoceS eht fo gninaeM ehT :aeroK")0691(.M. divaD .lraE .571-961
.pP ,II .oN ,92 .loV .yevruS

a fo ytilibatpada ehT :ycarcomeD a ni sdoldnaL")2791(.marfloW, drahebe")2791(
.uahcaT knanI .631-521 .pP ."etile lanoitidarT:snaitaN gnipoleveD ehT noitazinredoM ot
htaP tahW.ynapmoC & daeM ,ddoD.

.drawdE .rengaW. & LeahciM .nosniboR .kci gnuoY .weL., kiab-iK .eeL ,retraC ,trekE
)0991.)yrotsiH A :weN dna dlO aeroK.sserP yticrevinU dravraH .etutitsnI aeroK

nitaL rof snosseL :aisA tsaE ni ecnednepeD dna ,etatS .ssalC.)7891("reteP .snave .oyeD .C
cirederF nI .622-302 .pP ."stsinaciremA-"weN eht jo ymonocE lacitiloP ehT .msilairtsudnI
naisA.sserP ytisrevinU llenroC

:ygoicoS lacirotsiH ni noitanalpxE dna ,stnevE .ytilaropmeT.)2991("J yrraL .niffirG
."noitcudortnI nAhraeseR & sdohteM lacigoloicoS. 304-724.pP .4 .oN .02 .loV,

.)2002(naeJ ,legurG"noitcudortnI lacitirC A: noitazitarcomeD.evarglaP.

nI .913-982 .pP ."scitiloP naeroK fo erutcurtS ytirohtuA ehT.)5791("oH-eaB .nhaH).dE(.thgirW sdlonyer "drawdEnoitisnarT ni scitiloP naeroKfo ytisrevinU . .sserP notgnihsaW

. 93-85.pP ."scitiloP hsikruT ni msilasrevinU dna msiralucitraP("a6791(.mailliW .elaH").dE(elaH mailliW nI.yekruT nredoM fo stcepsA.oC buP rekwoB

. 95-47.pP ."smelborP dna ssergorP :yekruT ni snoinU ruobaL("b6791(.mailliW ,elaH").dE(elaH mailliW nI.yekruT nredoM fo stcepsA.oC buP rekwoB.

.)1891(mailliW ,elaHyekruT nredoM jo tnempoleveD cimonocE dna lacitiloP ehT. .mleH moorC

ytisrevinU dravrah .xetroV eht fo scitiloP ehT :aeroK)8691.)yrogerG ,nosredneH .sserP

:ycarcomeD dna eisioegruoB ehT")9991(.D nhoJ ,snehpetS. & enylevE .rebuH ."evitcepsreP yraropmetnoC dna lacirotsiHhcraeseR laicoS.pP ,3 .oN ,66 .loV , .587-957

kcihcS .C nivrI nI .233-903 .pP ."noitazinoinU dna robaL egaW.)7891("nalsapLA ,ilkisI .kanoT temhA.& sevitepsreP weN :noitisnarT ni yekruT.sserP ytisrevinU drofxO

.)0891(II ,gnokaS. & P yoreL ,senoJni pihruenerpertnE dna, ssenisuB .tnemnrevoG cilbupE eht jo noitazinredoM ni seidutS(esaC naeroK ehT: tnempoleveD cimonocE .)5791-5491 .aeroK fo ytisrevinU dravrah .seidutS naisA tsaE no licnuoC

"aciremA nitaL ni noitaxitarcomeD fo sammeliD")0991(.nnyL yrreT, IraKevitarapmoC scitiloP. 1-12.pP ,I .oN ,32 .loV,

.)9591(lameK ,tapraKmetsyS ytrapitluM a ot noitisnarT ehT: scitiloP s'yekruTnotecnirP . .sserP ytisrevinU

"yekruT yraropmetnoC ni scitiloP dna ,scimonocE ,yteicoS")4691.)lameK ,tapraK scitiloP dlroW. 05-47.pP ,I .oN .71 .loV,

:segalliV nainarI ni msilatipaC dna ,lortnoC laicoS. noitacifitartS")2791(.eikkiN ,eiddeK .kiraH ayili & nuotna drahciR nI. 463-204. pP ."mrofeR dnaL retfA dna erofeB larurtsaE elddiM eht ni egnahC laicoS dna scitiloP.sserP ytisrevinU anaidnI.

.)7891(ralgaC ,redyeK.tnempoleveD tsilatipaC ni ydutS A: yekruT ni ssalC dna etatS. osreV

nI .56-72 .pP ."ycarcomeD hsikruT fo ymonocE lacitiloP ehT("a7891(.ralgaC .redyeK .kanoT temhA & kcihcS .C nivrI.sevitepsreP weN: noitisnarT ni yekruTdrofxO .sserP ytisrevinU

.)9791(leahciM .remeoR. & kuS gnawK .miKnoitamrofsnarT larutcurtS dna htworG .)5791-5491 .aeroK fo cilbupE eht fo noitazinredoM ni seidutS)tsaE no licnuoC .ytisrevinU dravrah ,seidutS naisA

lairuenerpertnE eht fo noitamroF eht ni srotcaF lacitiloP")6791.)gnoD-gnoyK ,miK ."aeroK htuoS ni etilEyevruS naisA. 564-774.pP ,5 .oN. 61. loV,

.)9791(gnoD-gnoyK ,miKlacigoloicoS :htworG cimonocE s'aeroK ni yteicoS dna naM .seidutS.sserP ytisrevinU lanoitaN luoeS

nI .23-9 .pP ."erutluC lacitiloP dna gnitteS :scitiloP naeroK.)1002("iaT-gnooW ,miK").sdE(nooM & liK.scitiloP naeroK gnidnatsrednUkroY weN fo ytisrevinU etatS .sSerP

.)7991(oh-noeY ,eeL.aeroK htuoS ni ssenisuB giB dna yteicoS, etatS ehT.egdeltuoR

. 31-34.pP ."4791-8491 :tnemirepxE citarcomeD fo scitiloP ehT.)5791("oh-gnuoY ,eeL").dE(.thgirW sdlonyeR drawdE nI.noitinarT ni scitiloP naeroKfo ytisrevinU .sSerP notgnihsaW

".detisiver ycarcomed fo setisiuqer laicos ehT")4991(.M .S, tespiLnacirema weiveR lacigoloicoS. 1-22.pP .l .oN ,95 .loV,

:sisylanA lacirotsiH evitarapmoC")3002(.hcnteiD .reyemehcseuR. & semaJ ,yenohaM).sdE(reyemehcseuR .D & yenohaM .J nI .83-3 .pP". sadnegA dna stnemeveihcA. secneicS laicoS eht ni sisylanA lacirotsiH evitarapmoC.sSerP ytisrevinU egdirbmaC

lacirotsiH evitarapmoC ni noitalumuccA egdelwonK")3002(.semaJ, yenohaM" .J nI .671-131 .pP ."msinairatohtuA dna ycarcomeD fo esaC ehT: hcraeseR).sdE(reyemehcseuR .D & yenohaMlaicoS eht ni sisylanA lacirotsiH evitarapmoC .secneicS.sSerP ytisrevinU egdirbmaC

.pP ."07-3291 :egnahC nairargA")7891(.nigrE ,ulgozidliY. & einnoR ,seilugraM .kanoT temhA & kcihcS .C nivrI nI .292-962sevitcepsreP weN :noitinarT ni yekruT. .sSerP ytisrevinU drofxO

.divaD .eloC. & kuS gnawK ,niiK ,H thgiwD ,snikreP ,eJ nhaM. nriK ,drawdE ,nosaM)0891fo noitazinredoM fo cilbupre eht fo noitazinredoM laicoS dna cimonoce eht .)5791-5491 ,aeroK fo cilbupre ehtdravrah .seidutS naisA tsaE no licnuoC .ytisrevinU

".aeroK htuoS ni mrofeR dnaL")9491(.edyIC ,llehtim.sriaaffA cificaP. 2.oN .22 .loV .451-441 ".pP

.pP ."narI ni erutlucirgA dezilaicremmoC fo gninnigeB ehT")1891.)F .V ,inavrihswoN" .hctivodU .L .A nI .195-745cimonoce ni seidutS :0091-007, tsaE elddiM cimaisI ehT .yrotsiH laicoS dna.sSerP niwraD

.)3791(onnelliuG ,llennoD'O.msinairalirohluA citarcuaeruB dna noitazinredoMetutitsnI .ainrofilaC fo ytisrevinU ,seidutS lanoitanretnI fo

nrehtuoS fo ymonocE larutlucirgA eht dna edarT fluG naisreP.)1891("T regoR .noslo .eiddeK eikkiN & eninoB LeahciM nI .981-371 .pP". yrutneC htneeteniN eht ni narI. egnahC dna ytiunitnoC fo scitcelaiD ehT: narI nredoMkroY weN fo ytisrevinU .sSerP

.D ,rettoP .D nI .04-1 .pP ."noitazitarcomeD gninialpxE")7991.)divaD ,rettoP).sdE(.siweL .P. & holiK" .M., ttalbdloG.noitazitarcomeD.sSerP ytiloP

dna ycnednepeD fo ydutS eht ni dohteM dna yroehT")3891(.selrahC, nigaR" ."ytilauqeni lanoitanretnIygoicoS evitarapmoC fo lanruoJ lanoitanretnI. 42,loV . .631-121 .pP

.)7891(selrahC ,nigaRdna evitatilauQ dnoyeB gnivoM :dohteM evitarapmoC ehT .seigetartS evitatitnauQ.sSerP ainrofilaC fo ytisrevinU

noitcaretnI eht fo ydutS esaC A :narI ni ytraP fo siseneG")0791.)niessoH .G ,izaR

"seitraP lacityloP dna metsyS lacityloP eht neewteb.seidutS nainarL.pP .oN .loV ".09-85

.)2991(D nhoJ ,snehpetS. & rebuH enylevE ,snehpetS ,hcirteiD, reymehcseuR C.ycarcomeD dna tnempoleveD tsilatipa.sserP ogacihC fo ytisrevinU

.J ,retrohS .F nI .13-5 .pP ."yciloP tnempoleveD dna scitiloP.)7691("trawknaD ,wotsuR).sdE(.laneY .O. & wotsuR .D., sraloKtnempoleveD cimonocE eht no seidutS ruoF .yekruT fo.dTL .oC & ssaC knarF

dna lacirotsiH ni yekruT fo noitazinredoM ehT")3791(.trawknaD, wotsuR").sdE(.la te .trapraK lameK nI .021-39 .pP ."evitcepsreP evitarapmoClaicoS .sisylanA lacirotsiH-larutcurtS A :yekruT ni scitiloP dna egnahC.IIirB .J .E

snosirapmoC daorB emoS :snoitadilosnoC citarcomeD")5991(.ssoR neB .redienhcS" .stnemugrA gnipeewS dna.weiveR hcraeseR naciremA nitaL.pP .2 .oN ,03 .loV ".432-512

A :noitamroF emigeR dna tcilfnoC laicoS")2002(.yraG ,kertyH. & kooW-iG ,nihS ."aciR atsoC dna aeroK htuoS fo ydutS evitarapmoCygoloicoS lanoitanretnI.loV , .084-954 .pP .4 .oN ,71

elicnoceR ot tpmettA ehT :scitiloP hsikruT")5691(.knarF ,uahcaT. & kulaH .namIU .ycarcomeD htiw noitazinredoM dipaR,lanruoJ tsaE elddiM.pP ,2 .oN ,91 .loV ".86-351

a fo nwodkaerB dna noitadilosnoC ,snigirO :elihC")9891(.orutrA, aleuznelaV" .tespiL nitraM ruomyeS & zniL nauJ ,dnomaiD yrraL nI ."emigeR citarcomeD. aciremA nitaL :seirtnuoC gnipoleveD ni ycarcomeD.srehsilbuP renneiR ennyL

.(dE(.thgirW sdlonyeR drawE nI .8-3 .pP ."noitcudortnI")a5791.)R drawE ,thgirW " .noitisnarT ni scitiloP naeroK.sserP notgnihsaW fo ytisrevinU

احمد رجبزاده دانشيار عضو هيئت علمي دانشگاه تربيت معلم تهران است. (نويسنده مسئول)

Rajabzadeh_a@yahoo.com

محمد فاضلي فارغ التحصيل دکتری جامعه‌شناسی سیاسی از دانشگاه تربیت مدرس و عضو هیئت علمی گروه علوم اجتماعی دانشگاه مازندران است. این مقاله برگرفته از رساله دکتری اوست.

Fazeli114@yahoo.com